

فرهنگ و توسعه

نویسنده: حمزه محمدی

کارشناسی ارشد مردم‌شناسی

"نه فرهنگ و نه هنر هیچیک اشیای زینتی بی‌مصرفی نیستند. فتوحاتی هستند که انسان سرسختانه برای کسب آنها کوشیده است؛ تا بتواند در برابر جهان واقعی جهانی را بسازد که تنها به انسان تعلق دارد."

آندره مالرو

چکیده

با رهایی کشورهای جهان سوم و توسعه‌نیافته از نفوذ مستقیم و غیر مستقیم کشورهای "قدرتمند و مرکز سرمایه" این کشورها با چالش جدی توسعه مواجه شدند. ضعف مفرط ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و عدم توان رقابت با کشورهای "قدرتمند" اندیشمندان و مصلحان این کشورها را به واکاوی در علل و ریشه‌یابی آن واداشت. غفلت از بعد فرهنگی توسعه و مدرنیزاسیون بدون پشتوانه‌ی فرهنگی از عوامل اصلی ناکامیها تلقی می‌شد. بر همین اساس این کشورها بر آن شدند که فرایند پیچیده‌ی توسعه را به مدد نظام ارزشی و فرهنگی محقق سازند. پالایش و تصفیه‌ی باورداشت‌های فرهنگی از عناصر متضاد و ناهم‌ساز با توسعه‌ی فرهنگی بستر مناسب توسعه همه‌جانبه را فراهم خواهد کرد.

کلید واژه

فرهنگ، توسعه، توسعه‌ی فرهنگی، توسعه‌ی فراگیر و همه‌جانبه، باورداشت‌های فرهنگی مناسب توسعه، علم‌گرایی، آزادی، نظم، برابری، باور به تغییر، عقلانیت، دنیاگرایی، اهمیت کار و تولید.

طرح مسئله

توسعه یک فرایند چند بعدی است که شامل دگرگونی اساسی در ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و به ویژه ساخت ذهنی افراد یک جامعه است. توسعه اعم از رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه محسوب می‌شود. جوامع جهان سوم و توسعه‌نیافته در چند دهه‌ی اخیر تلاش مضاعفی را برای پیوستن به

جمع کشورهای توسعه یافته انجام داده‌اند. این جوامع با ارائه و آزمون راهکارهای متفاوت سعی داشته‌اند که مسیر دشوار توسعه را هموار کنند و زمان آن را به حداقل برسانند. برخی از این جوامع توانسته‌اند در این مسیر گامهای جدی بردارند و تا حدودی هم موفق بوده‌اند، برخی دیگر نظیر کشورمان تجربه‌ی چندان موفق‌تری در این زمینه نداشته و همیشه با ناکامی در این روند مواجه بوده است. این امر اندیشمندان، مصلحان اجتماعی و جامعه‌شناسان را به تفکر جدی و واکاوی ریشه‌های توسعه‌نیافتگی واداشت. اکثریت راهکارهای ارائه شده متکی به «مدرنیزاسیون» و توسعه‌ی وارداتی بود. بر این اساس توسعه به معنای ورود ابزار و تکنولوژی غربی و تشابه عینی با ساختارهای آنان تلقی می‌شد، بدون توجه به این امر که توسعه‌ی غرب حاصل مجاهدت و تلاش چند ساله بود، به همین دلیل بیشتر این فعالیت‌ها عقیم ماند. در این اواخر عده‌ای برآنند که این مسیر دشوار و پیچیده را به مدد نظام ارزشی، وجه نظرها و ایستارهای افراد به سر منزل مقصود برسانند. بر همین اساس «توسعه فرهنگی» به عنوان بستر و زیرساز توسعه هواخواهان زیادی پیدا کرد. جامعه‌شناسان با ارائه‌ی مباحث مختلف سعی کرده‌اند که توسعه‌ی فرهنگی را به پارادایم مسلط در فرایند توسعه‌ی همه‌جانبه بند کنند و مبانی تئوریک آن را به تفصیل ارائه نموده‌اند. توسعه‌ی فرهنگی بنا به تعریف تراکم عناصر فرهنگی در یک جامعه می‌باشد که افراد جامعه را قادر می‌سازد کنترل مؤثری بر محیط طبیعی و اجتماعی خود داشته باشند. مدل توسعه‌ی غرب بیانگر نقش کلیدی فرهنگ و ایستارهای ارزشی جامعه می‌باشد و تغییرات و دگرگونی اساسی در ساخت ذهنی افراد که پیامد رنسانس، دوره‌ی روشنگری و اصلاح دینی بود زمینه‌ی توسعه‌ی فراگیر و همه‌جانبه‌ی غرب را فراهم کرد. بر همین اساس کشورها و جوامع جهان سوم نیز برای اینکه ناکامیهای خود را پایان بخشند باید بستر فرهنگی مناسب را برای توسعه فراهم آورند در غیر این صورت ورود بی‌رویه‌ی ابزار و تکنولوژی غربی بدون پشتوانه‌ی فرهنگی بومی به تأخر فرهنگی می‌انجامد. باورداشت‌های فرهنگی هر جامعه جهان‌بینی آنها در مورد انسان و جهان پیرامون از شرایط و عوامل اساسی تغییر و توسعه محسوب می‌شوند. مجموعه‌ی باورداشت‌های مساعد و همساز روند توسعه‌ی جوامع را سرعت می‌بخشد. تصفیه و پالایش فرهنگ سنتی از عناصر متضاد و ناهم‌ساز با توسعه و تلفیق آن با ارزشهای مدرن از راهکارهای توسعه‌ی فرهنگی تلقی می‌شود. ابقاء و آموزش وجه‌نظرها و نظام ارزشی مدرن و همساز با توسعه از وظایف اساسی نظام آموزشی، رسانه‌های دیداری و شنیداری و همچنین مطبوعات محسوب می‌شود.

تعاریف

«فرهنگ»

در واقع معنای فرهنگ دیری است که مورد بحث انسان‌شناسان اجتماعی و فرهنگی می‌باشد و هر

کدام از دیدگاه‌های مختلف به تعریف آن پرداخته‌اند. کروبر و کلوکهان دو پژوهشگر آمریکایی ۱۵۰ تعریف از اصطلاح فرهنگ را از منابع مختلف گردآوری کرده‌اند. مهمترین و جامعترین تعریفی که از این اصطلاح شده است از آن سر ادوارد برنت تیلور انسان‌شناس انگلیسی است. او در نخستین سطرهای کتاب «فرهنگ ابتدائی» در تعریف فرهنگ می‌نویسد:

"فرهنگ یا تمدن به معنای وسیع
انسان‌شناختی آن عبارت از مجموعه‌های
کلی است که دانش، اعتقاد، هنر، قانون،
اخلاق، رسم و هرگونه قابلیت‌ها و عادات
دیگران را در بر می‌گیرد که انسان از جامعه
آنها را فراچنگ خود می‌آورد."

از مجموع تعاریف ارائه شده از فرهنگ می‌توان پاره‌ای از ویژگی‌های فرهنگ را چنین جمع‌بندی کرد:
- فرهنگ بین افراد مشترک است.

- فرهنگ اکتسابی و آموختنی است. خانواده، گروه‌های دوستی، مدرسه، رسانه‌های ارتباط جمعی و ... از مهمترین عوامل فرهنگ‌پذیری محسوب می‌شوند.

- فرهنگ یک فرآورده‌ی جمعی و حاصل تلاش نسل‌های متمادی است. ارتباط مستمر و عینی نسل‌ها مانع گسستگی شده و منجر به انباشت، ذخیره و غنی‌تر شدن دانش انسانی می‌شود.

- فرهنگ‌ها ویژگی‌های منحصر به فردی دارند و برای برآورده کردن نیازهای افراد شیوه‌های متفاوتی را ارائه می‌دهند. بر همین اساس از «هویت فرهنگی» جوامع سخن به میان آورده می‌شود.

- برخی از ویژگی‌های فرهنگ عام و جهانی هستند و در میان همه‌ی جوامع مشترک هستند.

- فرهنگ به عنوان ذخیره‌ای گرانبها از نمادها و ارزش‌ها مبنای عمل افراد می‌باشند.

یک محقق چینی در بحث از رابطه‌ی فرهنگ و توسعه‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ را در چهار سطح طبقه‌بندی کرده است. این عناصر عبارتند از:

- ۱- "عناصر مربوط به رابطه‌ی انسان با طبیعت شامل تکنولوژی، صنایع دستی، طب سنتی، طرز تهیه‌ی غذا، غیب‌گویی، جادوگری و مانند آنها.
- ۲- عناصری که بر روابط بین انسانها حاکم‌اند، شامل زبان، ارتباطات، نظام آموزشی، جشن‌ها، هنرها و بازیها و مانند آنها.
- ۳- عناصری مربوط به رابطه‌ی انسان با طبیعت و دیگر انسانها شامل سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی،

مناسبات تولیدی، پیوندهای خانوادگی و مانند آن.

۴- عناصر حاکم بر روابط انسانی با ماوراءالطبیعه مانند تعالیم دینی، عقاید و ایمان، فلسفه‌ی زندگی از آنها سر چشمه می‌گیرد.

بدین ترتیب و با در نظر داشتن ملاحظات یاد شده، باید گفت که منظور از فرهنگ آمیزشی از ساخت اجتماعی و ساخت فکری یک جامعه‌ی معین و حاصل تأثیر و تأثر متقابل آن دو است. این ساخت در طول زمان بوجود می‌آید و بنابراین جنبه‌ی تاریخی دارد و معمولاً بدون نقشه قبلی و بویژه با توجه به نیازها بوجود می‌آید به همین جهت لزوماً معقول و دارای اجزای کاملاً سازگار نیست و مهمتر از همه معین کننده‌ی الگوهای رفتاری است. [قاضیان، ۱۳۷۱، فرهنگ توسعه شماره ۴]

توسعه

تعاریف متعددی از توسعه را می‌توان در کتابهای مختلف یافت. متخصصان و اندیشمندان از دیدگاه رشته‌ی تخصصی خود به بسط و توضیح این مفهوم اقدام می‌کنند. در تعریف توسعه برخی از صاحب‌نظران به نقش تکنولوژی عده‌ای دیگر به انباشت سرمایه، تعدادی نیز به خصوصیات روانی و فرهنگی تأکید کرده‌اند، به هر جهت توسعه "روندی است جامع و فراگیر که تمامی وجوه زندگی انسانها را در بر می‌گیرد از این جهت توسعه‌ی واقعی توسعه‌ای است متوازن که در آن حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به صورت اجزایی به هم پیوسته در یک کل به گونه‌ای همزمان تحول می‌یابد و اگر چنین اتفاقی نیفتد نه تنها جامعه دستخوش نابسامانی می‌شود بلکه علیت آن زیر سؤال می‌رود." [ساوولی، ۱۳۷۳، فرهنگ توسعه شماره ۱۲]

بطور کلی می‌توان گفت که توسعه یک فرایند عینی است که بیانگر تغییرات عمده در ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه است که در عالم واقع رخ می‌دهد. در تعریف توسعه نباید یک رویکرد «تک عاملی» داشته باشیم و این نکته را نباید از نظر دور داشت که نظام آموزشی جامعه در روند توسعه‌ی جوامع نقش مهم و معین کننده‌ای دارد. بر همین اساس امروزه جامعه‌شناسان از «توسعه فرهنگی» سخن به میان آورده‌اند و آن را مقدمه‌ای برای توسعه و پذیرش فرهنگ مدرن قلمداد کرده‌اند.

توسعه فرهنگی

توسلی در کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی در تعریف توسعه‌ی فرهنگی می‌نویسد: "منظور از توسعه‌ی فرهنگی نوعی دگرگونی است که از طریق تراکم عناصر فرهنگی (تمدن) در یک جامعه‌ی معین صورت می‌گیرد و بر اثر آن جامعه همواره کنترل مؤثری بر محیط طبیعی و اجتماعی اعمال می‌کند در این تراکم برگشت‌ناپذیر معارف، فنون و تکنولوژی به عناصری که از پیش وجود داشته و منشأ آنها بوده است



افزوده می‌شود." [توسلی، ۱۳۷۰، ۸۶]

توسعه اقتصادی یک مفهوم محدود است که تمامی جنبه‌های زندگی انسانی را شامل نمی‌شود. در حالیه توسعه فرهنگی بیانگر یک روند تحولی جامع است که در طی آن کلیه حوزه‌های زندگی جامعه دستخوش تغییر شده، بر همین اساس جامعه در یک مسیر معقول ساماندهی می‌شود و امکان نابهنجاری و تغییرات ناخواسته به حداقل می‌رسد.

دو رویکرد متفاوت به نقش فرهنگ در فرایند توسعه:

الف: فرهنگ پیش‌نیاز توسعه اقتصادی - اجتماعی

در این دیدگاه فرهنگ به عنوان یک متغیر مستقل در فرایند توسعه محسوب می‌شود. در این دیدگاه فرهنگ نقش محوری در تحولات اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کند. طرفداران این نظریه بر اساس مراحل تغییر و تحول جامعه غربی به ارائه‌ی تحلیل‌های خود می‌پردازند. صاحب‌نظران و محققان تحولات گسترده‌ی مغرب زمین را بر اساس دوره‌های مختلف تعیین می‌کنند. یکی از صاحب‌نظران با فرض بر یک پیشینه‌ی چهار صد ساله برای آغاز توسعه‌ی جدید به کشورهای غربی سه دوره‌ی برجسته‌ی فکری را در این ارتباط از یکدیگر متمایز کرده است:

" دوره‌ی رنسانس؛ که با احیای میراث یونان باستان زیربناهای فردگرایی فکری بنیان گذاشته می‌شود.

- دوره‌ی اصلاح دینی؛ که در فکر مسیحی دگرگونی‌های مهمی رخ می‌دهد و پشتوانه‌ی مذهبی لازم برای حرکت در جهت دنیاگرایی و بهره‌برداری از طبیعت فراهم شده، احساس منفی نسبت به انباشت سرمایه از بین می‌رود.

- دوره‌ی روشنگری؛ که گرایش‌هایی چون پوزیتیویسم و راسیونالیسم را با خود به ارمغان می‌آورد."

[قاضیان، ۱۳۷۱، فرهنگ توسعه شماره ۴]

ناگفته نماند که قبل از رنسانس و نوزایی اروپا یک دوره‌ی طولانی سیطره‌ی کلیسا و تفکرات اسکولاستیک قرار داشت. در این دوره کلیسا تمامی افکار نوگرایانه و انتقادی را به مسلخ کشید و هر گونه تفکر انتقادی را در نطفه خفه کرد. قرون وسطی دوره‌ی خاموشی و رکود علم و معرفت در اروپاست. تحقیق و تفحص در این دوره‌ی منحصر به تلاش طلاب علوم دینی در اثبات حقیقت دینی و سازگاری ساختی آنها با احکام عقلی و مقتضیات زندگی جدید بود. در این دوره تصور می‌شد که وظیفه‌ی متأخرین تنها فهم و فراگیری تعلیمات علمای قدیمی است. در این دوره صرفاً به تحقیق و تتبع در آثار علمای قدیمی پرداخته می‌شد. از حوزه‌های جدید معرفتی و افکار نقادانه استقبال نمی‌شد و مروجان افکار نو و منتقدان توسط کلیسا تکفیر می‌شدند. دوره‌ی رنسانس با جهان‌بینی جدیدی همراه بود که زمینه را برای

رشد علوم تجربی آماده می‌کرد. با افول حاکمیت کلیسا حاکمیت علم به تدریج پذیرفته شد. دین به تدریج به حوزه‌ی خصوصی رانده شده و ساختار سیاسی، اجتماعی از استیلای تفکرات ارتدوکس گرایانه‌ی مذهب‌رهایی یافت. دوره‌ی رنسانس با حاکمیت علم و عقل در حوزه‌های مختلف زندگی جوامع غربی مشخص می‌شود. "عقلانیت فکر و عملی است که آگاهانه و مطابق با قواعد منطق و معرفت تجربی است و در آن هدف‌ها و مقاصد دارای انسجام و هماهنگی هستند و برای نیل به آنها از مناسبترین وسایل استفاده می‌شود. عقل‌گرایی گرایشی فلسفی است که پذیرش اعتقادات را بر مبنای هر چیزی به جز تجربه و استدلال عقلی رد می‌کند. عقل‌گرایی بعدها به مفهوم عدم اعتقاد به ماوراء طبیعی به کار برده شد." [صبوری، ۱۳۷۸، ۳۵]

بنابراین باید گفت که رنسانس در اروپا با پذیرش حاکمیت عقل شروع شد. طرح عقل و کارآئی آن در کنار شرع اساس تحولات ساختاری در مغرب زمین را فراهم آورد.

دوره‌ی بعدی تحول و گذار در مغرب زمین دوره‌ی رفرم و اصلاح دینی است. دوره‌ی اصلاح دینی با ارائه‌ی افکار و نقادی کالون ولوتر در مبانی جزی مسیحیت مشخص می‌شود. کالون ولوتر با کشف عناصر همساز با پیشرفت و غبارروبی آیین مسیحیت اروپا را وارد مرحله‌ی نوینی کردند. "در دوره‌ی اصلاح دینی با گسترش افکار کالون ولوتر گسستگی دین و دنیا و مادیت و معنویت بر اساس تفسیر جدیدی از تعالیم مسیح، از میان رخ بر بست. اخلاق سنتی مسیحی یعنی مسیحیت آباء کلیسا با نكوهش مال و ثروت و انباشتن آن مانع از حرکت نیروی محرکه‌ی نظام سرمایه‌داری بود. در این حال فلسفه‌ی اقتصادی و سیاسی جدیدی در حال شکل‌گیری بود که همراه با گسترش تعالیم پروتستانی زمینه‌های فکری و عقیدتی را برای توسعه‌ی سرمایه‌داری مهیا می‌کرد." [قاضیان، ۱۳۷۱، فرهنگ توسعه شماره ۴]

تقدیرگرایی یک اصل اعتقادی مهم در کالونیزم محسوب می‌شود. بر این اساس خداوند بندگان برگزیده‌ی خود را از پیش مشخص کرده است. بنابراین فرد باید نهایت تلاش خود را می‌کرد که جزو برگزیدگان باشد. ریاضت‌کشی و پرهیزکاری مذهبی از شاخصه‌های برگزیدگی قلمداد می‌شوند. بر اساس عقاید کالون افراد می‌باید نهایت تلاش و فعالیت را در حوزه‌های مختلف اقتصادی به عمل آورند و نباید از نتایج کارشان برای زندگی مادی خود استفاده کنند. وی باید از مصرف‌گرایی پرهیز کرده تا از عقوبت دوزخ در امان باشند. بنابراین وی باید ارزش اضافی بدست آمده را دوباره سرمایه‌گذاری کند. بدین ترتیب انباشت سرمایه بوجود آمده و کالونیزم مسیر رشد و شکوفائی سرمایه‌داری را هموار کرد.

سروش عوامل توسعه و تحول سرمایه‌داری مغرب زمین را چنین برمی‌شمارد:



- عقلانی کردن روش‌ها و حل مسائل از طریق کاربست روش‌های علمی

- تکیه بر عنصر سودمندی و مصلحت‌گرایی

- قبول آزادی بحث و نقد و انتقادپذیرش مبادله‌ی آزاد اطلاعات

- استفاده‌ی گسترده از دستاوردهای علمی و فنی

- تهاجم ایدئولوژیک و فرهنگی علیه سایر طبقات جامعه

ب: فرهنگ هم‌نیاز و همگام توسعه اقتصادی - اجتماعی

در این دیدگاه فرهنگ به عنوان یک متغیر واسط در نظر گرفته می‌شود که تسهیل‌کننده‌ی فرایند توسعه است. تحولات مغرب‌زمین و قدم گذاردن آنها در وادی توسعه‌ی افتراق‌ماهوی با توسعه در کشورهای جهان سوم و توسعه‌نیافته دارد. "در مغرب‌زمین چنین رویکرد آگاهانه‌ای به توسعه وجود نداشت آنچه پیش‌آمد پیامد نادانسته‌ی صنعت و علم و متافیزیک آنها بود. در اروپا هیچ‌کس از ابتدا به آن فکر نیفتاده بود که جامعه‌ای بسازد استفاده‌کننده از تلفن، هواپیما، کامپیوتر و سلطه‌جوینده بر جوامع دیگر، لکن راهی که آنها در پیش گرفتند جز به این مقصد منتهی نمی‌شد و به همین سبب پیامدهای اخلاقی آن توسعه‌ی غفلت‌آلود را نیز تحمل و بلکه توجیه کردند و چنین شد که مجموعه‌ی منسجمی از علم و صنعت و اخلاق و سیاست و متافیزیک پدید آمد و بعد به مهربانی در کنار هم نشستند." [سروش، ۱۳۷۰، نامه فرهنگ شماره ۵ و ۶]

فرض ما در این رویکرد این است که بین فرهنگ و ساخت اجتماعی، اقتصادی جامعه یک رابطه‌ی دیالکتیکی وجود دارد و همگامی و همخوانی این عناصر در کنار هم باعث توسعه و تکامل جامعه می‌شود. تاریخ توسعه‌ی اروپا و گذر آن جوامع هرگز تکرار نمی‌شود. این تصور برخی از اندیشمندان جوامع جهان سوم که نوسازی اروپا را به عنوان مدل و الگوی اساسی توسعه‌ی جوامع خود تلقی می‌کنند تصور واهی می‌باشد. بر این اساس رویکرد نوسازی همه‌ی جوامع باید همان دگرگونی‌ها و تحولات مغرب‌زمینی را پشت سر بگذارد تا به صورت جوامع «مدرن» و توسعه‌یافته درآیند. شرایط توسعه‌ی کشورهای جهان سوم در مقایسه با دوره‌ی اولیه توسط اروپا کاملاً از هم متمایز است. ضمناً کشورهای جهان سوم چنان فرصتی هم ندارند که به انتظار بنشینند تا به تدریج زمینه‌های فکری لازم برای توسعه فراهم آید. با این توضیح اهمیت فرهنگ در تسهیل روند توسعه‌ی فراگیر و برنامه‌ریزی‌های کلان فرهنگی برای نیل به این هدف در کشورهای جهان سوم آشکار می‌شود. کشورهای جهان سوم می‌توانند با بهره‌گیری از توان فکری - فرهنگی و تکنولوژی غرب و همچنین تلفیق آن با زمینه‌های بومی دوره‌ی گذار و روند توسعه را با

موفقیت پشت سر گذارند. داستان توسعه‌ی کشورهای جهان سوم در طول چند دهه‌ی اخیر پر از شکست‌هایی است که هیچکدام مایه‌ی عبرت و بازاندیشی نشده است. دلیل اصلی این ناکامیها را می‌توان عدم توجه به بُعد فرهنگی توسعه دانست. کشورهای توسعه‌نیافته از جمله کشورمان در ابتدا این گونه وانمود می‌کردند که باغ علم و تکنولوژی ببار نشسته و ما فقط باید میوه‌های آن را بچینیم. با همین تفکر بود که برنامه‌های توسعه‌ی اکثر کشورهای جهان سوم به شکست منجر شد. در همین اوان مصادیق بارز تأخر فرهنگی را در زمینه‌های مختلف شاهد هستیم که پیامد رویکرد یاد شده به روند توسعه بود. امروزه کشورهای توسعه‌نیافته کمی به خود آمده‌اند و می‌دانند که ورود تکنولوژی - آنهم دست‌چندم، به کشورشان بدون توجه به پتانسیل‌های فکری - فرهنگی هرگز به توسعه‌ی جامع و پایدار منجر نخواهد شد و به این نتیجه رسیده‌اند که همگامی هر دو بُعد فرهنگ - مادی و معنوی - زمینه‌های رشد و توسعه‌ی فراگیر را فراهم می‌کند.

"در کنفرانس بوگوتا که به بررسی سیاست‌های فرهنگی کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب اختصاص داشت این اندیشه با تأکید بیشتری دنبال شد. شرکت کنندگان در این کنفرانس نظر خود را در مورد توسعه به صورت زیر بیان کرده‌اند؛ مفهومی از توسعه که فقط به عوامل اقتصادی تکیه کند، شرایط ساختاری خاص را بوجود می‌آورد که خود توسعه‌نیافتگی را تشدید می‌کند تنها با دخالت دادن عوامل فرهنگی در راه‌حلهایی انتخاب شده برای توسعه می‌توان به طور کلی نیازها و خواست‌های اجتماعی ملت‌ها را برآورده ساخت." [دوپوئی، ۱۳۷۴، ۲۲]

محمود روح‌الامینی مردم شناس برجسته‌ی ایرانی در مورد نقش فرهنگ در توسعه معتقد است؛ "توسعه، وقتی موفق است که جنبه‌های مختلف اعتقادی، اقتصادی، تربیتی، بهداشتی، فنی، رفاهی، تفریحی با یکدیگر متناسب و هماهنگ باشد و به عبارت دیگر توسعه‌ای برای جامعه می‌توان مفید دانست که در سایه‌ی آن فرهنگ جامعه که به تمام جلوه‌های زندگی و ارزش‌های اجتماعی و انسانی پیوند دارد راهنما و محرک رشد اقتصادی و پیشرفت فنی باشد، حتی توسعه‌ی آموزش و سوادآموزی را که صاحب‌نظران آن را نه تنها امری الزامی می‌دانند بلکه معتقدند تا در یک جامعه سوادآموزی همگانی نشود هر نوع تلاش دیگر در جهت توسعه بی‌فایده خواهد بود. ولی این سوادآموزی نیز با همه‌ی ضرورت‌های آن اگر به طور تجریدی و جدا از جنبه‌های فرهنگی دیگر، اقتصادی و فنی باشد نمی‌تواند جوابگویی توسعه و اعتلای جامعه باشد. [روح‌الامینی، ۱۳۷۲، ۱۳۰]

بنابراین می‌توانت گفت هر چند ممکن است کشوری در برخی از جنبه‌های زندگی مادی

موفقیت‌هایی را هم کسب کند اما اگر مردمان این جامعه از یک توان فکری و نظام ارزشی رشد یافته برخوردار نباشند، آن کشور به اهداف توسعه دست نیافته است و در بلند مدت نمی‌تواند شاهد یک توسعه‌ی ثابت و پایدار باشد.

نقش باورداشتهای فرهنگی در فرایند توسعه:

الف: تضاد و تناقض در مجموعه باورداشتهای فرهنگی

آیا فرهنگ هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از عناصر سازگار است؟ آیا تمامی باورداشتهای یک فرهنگ با روند توسعه همساز هستند؟ با مطالعه‌ی فرهنگ جوامع به این امر واقف خواهیم شد که در داخل هر فرهنگی مجموعه‌ای از عناصر و باورداشتهای در کنار هم قرار گرفته‌اند که ممکن است در بعضی از موارد سازگاری چندانی با هم نداشته در نتیجه موجبات تشنگی و بحران را فراهم می‌آورند. " به طور مثال در یک جا انسان با «لیس الانسان الاما سعی» ترغیب می‌شود و در جای دیگر به قسمت و روزی از پیش تعیین شده اشاره می‌شود. به هر حال این موقعیت تاریخی و نقش مجموعه عوامل مساعد کننده‌ی یک عصر معین است تعیین می‌کند که کدامیک از باورها نقش اصلی و محوری را در مجموعه‌ی فرهنگ بر عهده دارند." [سهراب‌زاده، ۱۳۷۱، فرهنگ و توسعه شماره ۲]

بر این اساس هر چند که ممکن است یک فرهنگ مجموعه‌ای متضاد از باورداشتهای را در دل خود داشته باشد ولی باید این نکته را فراموش نکرد که برای دستیابی به توسعه‌ی جامع باید به پاداش و تصفیه‌ی باورداشتهای فرهنگی دست یازید چون در غیر این صورت شاهد گسترش نوعی فرهنگ موزاییکی و احساس بی‌هویتی خواهیم بود. چگونه می‌توان با اتکاء به فرهنگی که مجموعه‌ی متناقض از عناصر را گرد هم آورده که هر کدام از آنها دارای احکام ارزشی خود هستند به توسعه دست یافت؟ غلامعباس توسلی در تبیین مکانیسم دست‌یابی به توسعه در شرایط ذکر شده می‌نویسد: "مسلم است که در فرهنگ عوامل مساعد و ارزشهای مثبتی وجود دارد که قادر است در جهت رشد توسعه‌ی مؤثر باشد و در عین حال عناصری وجود دارد که برای توسعه تنگنا ایجاد کند و مانع آن شود و اما شناخت و درک یک فرهنگ مستلزم درک جنبه‌های مختلف آن ارزشها و افکاری است که گرد و غبار قرون و اعصار آن را کدر و تیره ساخته است." [توسلی، ۱۳۷۳، فرهنگ توسعه شماره ۱۵]

توسعه‌ی فراگیر نیازمند عناصر و باورداشتهای عقلانی و مساعد است. پژوهش‌های تجربی بیانگر آن است که این عناصر و باورداشتهای در فرهنگ ما وجود دارد. شناخت و بازتولید این عناصر وظیفه‌ی نخبگان و متفکران جامعه است. روشنفکران و جامعه‌شناسان باید با مطالعه و تتبع در فرهنگ خودی مایه‌های مساعد توسعه را یافته و به آنها جنبه‌ی محوری داده تا جامعه توسعه‌ای هماهنگ را تجربه کند.

مسلماً در این روند هویت فرهنگی جامعه نیز حفظ خواهد شد. کما اینکه در فرایند توسعه‌ی غرب هم این امر را شاهد هستیم که کالونیزم زمینه‌ی مساعد و جلوبرنده را برای رشد سرمایه‌داری فراهم کرد. "وبر مستقیماً نظام فکری اخلاق پروتستان را با ساختارهای اقتصاد سرمایه‌داری مربوط نمی‌دانست اما با اطمینان آن را با نظام فکری که همان روح سرمایه‌داری بود مربوط می‌کرد." [ریترز، ۱۳۷۴، ۹۸]

ب: باورداشت‌های فرهنگی مناسب توسعه

همانطور که گفته شد برای اینکه توسعه صورت عینی به خود بگیرد باید برخی از عناصر در داخل یک مجموعه فرهنگی نقش محوری یافته تا بتوانند با تغییرات محیطی همگام شده و فرآیند توسعه را پیش ببرند. جوامع توسعه یافته موفقیت خود را مدیون باورداشت‌ها، پندارها و نظام ارزشی خود می‌باشند. مغرب زمین با پشت سر گذاشتن چهار قرن و دوره‌های تحول فکری به توسعه همه جانبه دست یافت. خردگرایی محصول و فرآورده دوران روشنگری بر تمامی حوزه‌های زندگی مغرب زمین استیلا یافت. حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی، توجه عقلانی به امور دنیوی، ایده‌ی برابری انسان‌ها، نظم‌پذیری جمعی و مشارکت اجتماعی از جمله باورداشت‌های فرهنگی، متکی به عقلانیت محسوب می‌شوند. انسان امروزی که در کشورهای جهان توسعه نیافته به سر می‌برد فرصت و شانس تکرار این تاریخ پرفراز و نشیب را ندارد. جهان سوم می‌تواند از پشتوانه عظیم فکری - فرهنگی اروپائیان بهره گیرد، در حالیکه اروپائیان در آغاز توسعه از چنین پشتوانه فکری آماده محروم بودند و آن را با مجاهدت و تلاش فراوان به دست آوردند. با علم به اینکه تغییرات ارزشی سرآغاز تغییرات همه جانبه در سایر ابعاد زندگی جمعی هستند، اندیشمندان و نخبگان این کشورها باید با اتکاء و وام‌گیری از زمینه‌های فکری و فرهنگی مناسب غرب و پالایش باورداشت‌های فرهنگ بومی از عناصر ناهم‌ساز و همچنین تلفیق آنها با هم زمینه فکری توسعه را مهیا کنند.

با اقتباس از مدل «سریع القلم» زمینه‌های فکری و باورداشت‌های فرهنگی مناسب توسعه را

جمع‌بندی می‌کنیم:

۱- تواناییهای فکری هیأت حاکمه: محرک اصلی توسعه در کشورهای مختلف نظام سیاسی و افکار حاکم بر آن می‌باشد. نظام‌های سیاسی با ارائه‌ی توجیهات منطقی، مدل‌های توسعه را با توجه به ساخت فکری - فرهنگی جامعه می‌آزمایند. بر همین اساس توانایی فکری نخبگان قدرت، درک تحولات زمانه و توانایی سازماندهی آنها نقش مهمی در توسعه ایفا می‌کند. لاجرم در صورتی که نخبگان قدرت این توانایی را نداشته باشند جامعه راه را به بیراهه خواهد رفت.



بنابراین استراتژی توسعه تحت تأثیر علائق سیاستمداران است. بر همین اساس مشاهده می‌شود که حوزه‌ی اقتصاد و سیاست تا حدود زیادی به هم وابسته هستند. علائق و سلائق سیاستمداران و نخبگان قدرت در جریان جامعه‌پذیری و در بطن فرهنگ مسلط جامعه شکل می‌گیرد. شخصیت اساسی و بنیادین انسانها در جریان جامعه‌پذیری و تحت تأثیر القانات نظام فرهنگی جامعه شکل می‌گیرد. بر همین اساس باید گفت که بافت فکری سیاستمداران تحت تأثیر نظام فرهنگی و ارزشی جامعه شکل می‌گیرد که این مسئله نیز مؤید تأثیرگزاری غیرمستقیم فرهنگ در فرایند توسعه است.

۲- علم‌گرایی: " رویکرد خردگرا درک جان مایه حقیقت را با ارزیابی دقیق اندیشه‌ها مرتبط می‌داند. علم نوین بر اساس استدلال عقلانی بنیاد گذاشته شد و بنا به تعریف رایج، علم معرفتی اثبات شده تلقی می‌شود که به واسطه‌ی مشاهده و آزمایش به دست می‌آید. به اعتقاد بنیادگذاران انقلاب علمی برای شناخت طبیعت و پدیده‌های موجود در آن باید به خود طبیعت مراجعه کنیم نه نوشته‌ها و تصورات قلبی که مبنایی تجربی ندارند. «دیوس» بنای علم را بر واقعیات می‌داند. علم باوری از شاخصه‌های مدرنیسم است و در واقع شکلی از «خردورزی» است که منجر به داده‌های عینی می‌شود. ثمره‌ی نهایی آن تغییر در بنیادها و ساختارهای جامعه است." [محمدی، ۱۳۸۳، ۲۴۲]

علم‌گرایی و جهان‌بینی علمی از ثمرات رنسانس و نوزایی در اروپا محسوب می‌شود. علم‌گرایی باید به عنوان یک شاخصه‌ی فرهنگی مدرن بر ساخت فکری - فرهنگی ما حاکم شود تا عرصه بر تفکرات وهم‌آلود و ناکارآ تنگ‌تر شود. درونی‌شدن علم‌گرایی موجبات گسترش فرهنگ استدلال و گفتگو، مطالعه و پژوهش و اصالت تخصص را فراهم می‌کند که از لوازم توسعه محسوب می‌شوند.

" در نگرش علمی این مسئله فوق‌العاده اهمیت دارد که تمامی حوادث منشأ خاص و علت خاصی دارند و کشف علل هم به طریق علمی صورت می‌گیرد. علم‌گرایی به ما می‌آموزد که تعصب غیر علمی نداشته باشیم. یعنی پذیرش اینکه آزمون‌های جدید ممکن است نظریه‌ی علمی ما را مردود کند. در هر حال حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه ویژگی ممتاز و برجسته‌ای برای توسعه‌ی اقتصادی است." [عظیمی، ۱۳۶۹، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۶۴-۶۳]

۳- نظم: " از مشتقات علم‌گرایی در یک جامعه نظم است. اصولاً توسعه با ترتیب و زمان به شدت ممزوج است و بهره‌بردارهای آینده بدون رعایت ترتب و مراحل کار امکان‌پذیر نیست. لذا جهت رعایت زمانی و ترتیب عملی تصمیم‌گیریها و اقدامات توسعه جامعه به شدت به نظم و ترتیب در تمامی شؤون وابسته است." [سریع‌القلم، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۶]

۴- برابری انسانها: اعتقاد به برابری انسانها در تمامی حوزه‌های زندگی جمعی بر اساس تفاسیر جدید از حق و عدالت و رابطه‌ی انسان با آفریدگار بنا نهاده شده است که این ایده پایه‌ی نظریه‌ی حقوق بشر نیز می‌باشد. بر اساس این رویکرد نابرابری انسانها محصول مناسبات ساختاری نابرابر است. رویکرد برابرگرایانه زمینه‌ی مشارکت و انگیزه‌ی پیشرفت در تمامی قشرهای جامعه را زنده نگه می‌دارد. اعتقاد به برابری انسانها جزئی از فرهنگ علمی است. رده‌بندی انسانها و نابرابر دانستن آنها هیچ گونه مبنای علمی ندارد. تقسیم‌بندی شهروندان به درجه یک و درجه دوم یک نگرش ویژه‌ی فرهنگ سنتی و غیر مدرن است که موجبات افتراق در جامعه و کاهش مشارکت اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. بنابراین باید ایده‌ی برابری انسانها را به عنوان یک شاخصه و باورداشت فرهنگی مناسب و مساعد توسعه در سرلوحه‌ی برنامه‌های آموزشی و فرهنگی قرار دهیم.

۵- اهمیت کار و تولید: همانطور که در بخش‌های قبلی اشاره کردیم که کالونیزم با برجسته کردن اهمیت کار و ریاضت‌کشی پیروان خود را به تلاش مضاعف وامی‌داشت تا جزو برگزیدگان باشند. پیامد درونی شدن این ایده انباشت سرمایه و مهیا شدن زمینه برای توسعه‌ی سرمایه‌داری در مغرب زمین بود. انضباط شدید، والا شمردن کار و تولید از لوازم اساسی برای توسعه محسوب می‌شوند. " کار و تولید مرکز ثقل توسعه می‌باشند. جامعه‌ای توسعه یافته است که کار کردن در آنها نهادی شود. دقت در کار، قانون‌پذیری، عمل در حدود اختیارات، توجه به نظم و سازماندهی و مقدم شمردن اهداف مملکتی بر اهداف گروهی و شخصی از جمله خصلت‌هایی هستند که در کار اقتصادی نقش کلیدی ایفا می‌کنند و معمولاً تحت عنوان فرهنگ اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در جوامع توسعه یافته کار کردن و تولید کردن و نهایت بهره‌برداری از زمان و امکانات از جمله ویژگی‌هایی فرهنگی هستند که به صورت نهادی شده در خدمت اقتصاد قرار گرفته‌اند." [همان منبع]

۶- آزادی سیاسی: «آزادی» یکی از اصول و مبانی فکری لیبرالیسم محسوب می‌شود. آزاد دانستن انسانها از «قیود و بندهای» بیرونی از دستاوردهای درخشان انسانی محسوب می‌شود. نطفه‌ی اصلی تفکرات آزادیخواهانه، در مخالفت و نفی هر گونه سلطه و به ویژه سلطه و استیلای کلیسا و مسیحیت ارتدوکس بسته شد.

دولتهای ماقبل صنعتی دولتهای استبدادی و سلطه‌خواه بودند که اساس حکومت آنها دسته‌بندی شهروندان به خودی و غیر خودی یا درجه یک و درجه دو بود. بر همین اساس با شهروندان درجه دوم یا غیر خودی چون بردگان برخورد می‌کردند. با ظهور انقلاب‌های سیاسی در قرن هیجدهم و رشد افکار نوین بنیاد

حکومت‌های کل‌گرا تضعیف شد.

امروزه اعتقاد به آزادی شهروندان اساس حکومت دموکراتیک تلقی می‌شود. رشد و شکوفایی حوزه عمومی امکان برخورداری احاد مردم را از آزادی بحث و گفتگو و مجادله‌ی سیاسی فراهم آورده است. در حکومت‌های دموکراتیک و مدرن همه‌ی احاد جامعه به طور برابر از «آزادی» برخوردار هستند بر خلاف حکومت مطلق‌گرا که صرفاً لایه‌ی حاکم در اعمال زور بر علیح رعایای خود آزاد هستند. آزادی شهروندان و رهائی آنها از سلطه‌ی بی‌حد و حصر دولت امکان بروز خلاقیت فردی را فراهم می‌آورد. همچنین حضور بدون مانع و استدلال بدون سلطه در حوزه‌ی عمومی موجبات رشد و توسعه‌ی جامعه را فراهم می‌آورد.

۷- اعتقاد و باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی؛ از باورداشت‌ها و باورهای مناسب توسعه نگرش عقلگرایانه به دنیای مادی است. تناسب اهداف و وسایل از لوازم عقلانیت یا آن چیزی را که وبر عقلانیت معطوف به هدف نامید محسوب می‌شود. ساخت اقتصادی و برنامه‌ریزی کلان توسعه‌ی اقتصادی هر جامعه متأثر از نظام ارزشی و ایدئولوژیک آن جامعه است. تقدیرگرایی یکی از شاخصه‌های باورداشت‌های فرهنگی متعارض با نگرش عقلانی به جهان مادی است. تقدیرگرایی یکی از شاخصه‌های باور فرهنگ اسلامی و برخی از ادیان مشرق‌زمین است که مانع از گسترش رویکرد عقلانی به عنوان مکانیسم سازماندهی همه جانبه‌ی این جهان شده است. "راجرز تقدیرگرایی را به درجه‌ای از درک فرد نسبت به عدم توانائی‌اش در مورد کنترل آینده تعریف کرده است." [ازکیا، ۱۳۷۰، ۵۹]

هر چند تقدیرگرایی در پروتستانیسم از عوامل زهد «اینجهانی» و اثبات سرمایه بوده است ولی در اسلام چنین پیامدی به همراه نداشته است. ماکس وبر به مقایسه‌ی تقدیرگرایی در اسلام و پروتستانیسم پرداخته و یادآور می‌شود که "در اسلام هم مانند کالونیزم اندیشه‌ی مثبت الهی وجود داشت ولی معانی مشیت در این دو مذهب کاملاً متفاوت است. چنانکه قبلاً گفتیم نظریه‌ی مثبت کالون اساس همه‌ی ابعاد کالونیزم و به خصوص ریاضت‌کشی «اینجهانی» آن بود. اما در میان اولین نسل جنگاوران اسلام اعتقاد به مشیت موجب فراموشی کامل خویشتن و توجه مطلق به دستورات دینی برای تسخیر جهان بود." [بشریه، ۱۳۷۴، ۲۰۹]

۸- باور به تغییر: باور به تغییر از پیامدهای حاکمیت علم بر ذهن و نگرش افراد است. نگرش انسانهای سنتی محافظه‌کارانه و در مقابل ایده‌های نو مقاومت می‌کنند. به اعتقاد آنها ایده‌های نوین موجبات بی‌نظمی را فراهم کرده و باعث از دست دادن منافع آنها خواهد داشت. نگرش علمی با یافتن علل ظهور پدیده‌ها به اتکای روش‌های تجربی زمینه‌ی پیش‌بینی و تغییر رویدادهای آتی را بوجود می‌آورد. برخی از اندیشمندان

نظیر روستو به تباین ذاتی بین فرهنگ سنتی و تجددگرایی معتقد بودند. وی معتقد است بدون تغییر عمیق ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و به ویژه ساخت ذهنی افراد جامعه نمی‌تواند در مسیر توسعه‌ی اقتصادی گام بردارد.

- در جمع‌بندی این بخش دیدگاه‌های محمد توکل استاد جامعه‌شناس دانشگاه تهران را می‌آوریم:
- دنیاگرایی؛ با محوریت دنیا و این جهان به عنوان صحنه‌ای که هر فعالیتی در آن و برای آن معنی دارد و با آن ارزیابی می‌شود.
 - عقل‌گرایی؛ به عنوان تنها چشم برای دیدن، تنها گوش برای شنیدن و تنها قلب برای احساس کردن با نفی اصالت ایده‌ی غایت
 - تجربی‌گرایی؛ با موکول کردن هر معرفتی و ایده‌ای و موقفی به مشاهده و آزمایش
 - قانون‌گرایی؛ به عنوان یک اصل در طبیعت و جامعه، همین‌طور در اقتصاد و سیاست و مدیریت
 - پراگماتیسم؛ و اصالت کار با معیار عینی تحقق تغییر و کنترل به عنوان یک دستاورد
 - شک‌گرایی؛ با اعلام کفایت معیار استدلال منطقی، آزمونی
 - فردگرایی؛ در چارچوب یک منطق اجتماعی و جمعی نه فردی
 - تحول‌گرایی؛ از سنت به تجدد
 - علم، تکنیک، صنعت‌گرایی
 - تولیدگرایی
 - حضور هماهنگی و تکامل همه‌ی مشخصه‌های فوق در مجموعه‌ای منسجم به مثابه‌ی سیستم فرهنگی هم در سطح خرد و هم در سطح جامعه به دیگر بیان یک ساختار شخصیتی اجتماعی به موازات یکدیگر که هنجارهای فوق در آنها نهادینه شده باشد.

منابع:

- ۱- از کیا، مصطفی، "مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی"، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰
- ۲- بشریه، حسین، "دولت عقله ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی"، تهران مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۴
- ۳- توسلی، غلامعباس، "نظریه‌های جامعه‌شناسی" تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۰
- ۴- توسلی، غلامعباس، "جامعیت مفهوم توسعه و رابطه آن با فرهنگ" فرهنگ توسعه، شماره ۱۵، آذر و دی ۱۳۷۳

- ۵- "توسعه و فرهنگ (میزگرد)، "نامه فرهنگ"، شماره ۵ و ۶، سال دوم، پائیز و زمستان ۱۳۷۰
- ۶- دوپوئی، گزایه، "فرهنگ و توسعه"، ترجمه فاطمه فراهانی، چاپ اول، تهران مرکز انتشارات ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۴
- ۷- ریتزر، جرج، "بنیادهای جامعه‌شناختی" ترجمه: تقی آزاد، تهران، نشر سیمرخ، ۱۳۷۴
- ۸- روشه، گی، "تغییرات اجتماعی" ترجمه: منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶
- ۹- روح‌الامینی، محمود، "زمینه فرهنگ‌شناسی" تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲
- ۱۰- سریع‌القلم، محمود، "فرهنگ توسعه و جهان سوم" اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶، سال سوم
- ۱۱- سریع‌القلم، محمود، "اصول ثابت توسعه" اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹
- ۱۲- سهراب‌زاده، مهران، "نقش سنت در توسعه فرهنگ توسعه"، شماره ۲، مهر و آبان ۱۳۷۱
- ۱۳- ساوولی، یدالله، "ریشه‌های فرهنگی توسعه فرهنگ توسعه"، شماره ۱۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳
- ۱۴- سلامی، غلام، "فرهنگ عقلانی و توسعه ملی" فرهنگ توسعه، شماره ۷ و ۸، ۱۳۷۲
- ۱۵- صبوری، منوچهر، "جامعه‌شناسی سازمانها" تهران، نشر شب‌تاب، ۱۳۷۸
- ۱۶- طباطبائی، جواد، "توسعه، فرایند تجدید" فرهنگ توسعه، شماره ۳، آذر و دی ۱۳۷۱
- ۱۷- عظیمی، حسین، "توسعه، فرهنگ، آموزش" اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۸، مهر و آبان ۱۳۶۹
- ۱۸- عظیمی، حسین، "فرهنگ و توسعه" ایران فردا، شماره ۱ و ۲، سال اول، خرداد و تیر ۱۳۷۱
- ۱۹- فروغی، محمدعلی، "سیر حکمت در اروپا" تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵
- ۲۰- قاضیان، حسین، "نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی" فرهنگ توسعه، شماره ۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱
- ۲۱- محمدی، حمزه، "سنجش پارامترهای فرهنگ مدرن" نویسا، شماره ۱، ۱۳۸۳
- ۲۲- یونسکو، "فرهنگ و توسعه؛ رهیافت مردم‌شناختی توسعه" ترجمه: نعمت‌الله فاضلی، تهران، ۱۳۷۶